قسمت اول

تحلیلی بر علل پیمان شکنی کوفیان در واقعه عاشورا

دکتر محمدالله اکبری / عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی(ره)

مقدمه

سخن گفتن از نهضت امام‌حسین(ع) و داوری و اظهار نظر صحیح دربارهٔ آن پس از گذشت حدود ۱۳۶۸ سال و بر پایهٔ منابع موجود که در طول این دورهٔ پرفراز و نشیب با اهداف و انگیزه‌های گوناگون نوشته شده است، کاری است بسیار سخت. با این وجود غرض آن است که در این نوشته به گوشه‌ای بسیار کوچک از آن نهضت بزرگ پرداخته شود. هر مکتب فکری با داشتن اصول و قواعد خاص خود در طول حرکتش جاذبه‌ها و دافعه‌هایی دارد. شماری از افراد به آن می‌پیوندند و گروهی از آن دوری می‌گزینند.

پس از آن که امامت به امام‌حسین(ع) رسید، کوفیان (شیعیان و علاقه‌مندان و عراقیانی که از بیست سال جور و ستم اموی ـ شامی به ستوه آمده بودند، در صدد بر آمدند تا با همراهی علویان و به ویژه امام‌حسین(ع) و تشکیل یک اتحاد علوی ـ عراقی به هدف مشترک؛ یعنی حکومتی علوی ـ عراقی برسند.[1] از این‌رو کوفیان(شیعیان و ضد شامیان) که از زمان صلح امام‌حسن(ع)، با امام‌حسین(ع) در ارتباط بودند و پس از شهادت امام‌حسن(ع) بارها از امام‌حسین(ع) تقاضای حرکت ضد اموی داشتند و به سفارش آن حضرت سکوت کرده بودند،[2] با آگاهی از حرکت امام‌حسین(ع) و بیعت نکردن آن گرامی با یزید با نوشتن نامه‌های پیاپی از آن حضرت خواستند تا در حرکتی ضد اموی، رهبری آنان را عهده‌دار گردد.

امام‌حسین(ع) که خود برای برپایی نهضت منتظر فرصت بود و برای تحقق امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امر امت جدش و مبارزه با ستم و بی‌عدالتی برنامه‌ای مشخص داشت، پس از مشاهدهٔ نامه‌های فراوان آنها و ملاقات با قاصدان متعدد آنان، پسر عمویش مسلم را برای بررسی اوضاع به کوفه فرستاد و در نامه‌ای به کوفیان نوشت: اگر مسلم آنچه را آنان نوشته‌اند، تأیید کند، وی به زودی به آنان خواهد پیوست.[3] مسلم به کوفه رفت و دیری نپایید که ضمن نامه‌ای آمادگی کوفیان را تأیید کرد[4] و امام در هشتم ذی‌الحجهٔ سال شصت هجری از مکه به کربلا رفت و در دهم محرم سال بعد واقعهٔ عاشورا به وقوع پیوست.

در این نوشته قصد آن داریم تا زمینه‌ها و علل پیمان‌شکنی کوفیان را بررسی و تحلیل کنیم. در حقیقت به این پرسش پاسخ گوییم که چرا کوفیان نخست به امام پیوستند و سرانجام از آن حضرت جدا شدند و به جنگ با او پرداخته، او را به شهادت رساندند. حتی بعدها با نهضت توابین، قیام مختار و ابن‌زبیر نخست بیعت کرده و سپس از آنان جدا شدند. نیز در ضمن این بحث به این پرسش هم پاسخ خواهیم داد که آیا این شیعیان بودند که به عهد خود وفا نکردند و به عبارت دیگر آیا شیعیان امام‌حسین(ع) را به شهادت رساندند؟

هدف و اهمیت بحث

نهضت عظیم امام‌حسین(ع) که به قصد اصلاح جامعه و حکومت و مبارزه با جور و ستم و دفاع از دیانت و امت پیامبر بود، پس از وقوع، سرمشق و الگوی افراد بسیاری حتی غیر مسلمانان قرار گرفت. از این‌رو تحقیق در جنبه‌های مختلف آن و آگاهی از انگیزه‌ها و اهداف کوفیان در خصوص حمایت اولیه و سپس پیمان‌شکنی و آگاهی از زمینه‌ها و شرایط آن روز می‌تواند ما را در الگو برداری از نهضت امام‌حسین(ع) و واکنش در برابر جریان‌های فکری ـ سیاسی روز یاری دهد.

پیشینهٔ بحث

از هنگام وقوع حادثهٔ کربلا تا کنون صدهانفر دربارهٔ این واقعه مطالبی نوشته‌اند. این آثار بیشتر به توصیف قیام، زمینه‌ها، علل، چرایی و چگونگی و حتی نتایج و پیامدهای آن پرداخته‌اند و در تمام آنها کوفیان را پیمان‌شکن خوانده‌اند. فقط نوشته‌اند که کوفیان پیمان شکستند، ولی تاکنون کسی به علل و اسباب این پیمان‌شکنی چنان که باید نپرداخته است. تاکنون کسی از خود نپرسیده است که کوفیان چرا نخست به امام‌حسین(ع) آن همه نامه نوشته و آن همه قاصد فرستادند و برای آمدن آن حضرت به کوفه آن همه اصرار کردند، ولی هنگام عمل نه تنها به عهد خود وفا نکردند، بلکه به دشمن پیوسته و او را در کشتن آن حضرت یاری دادند.

فرضیه: کوفیان به دلیل پدید آمدن بحران‌های فکری، عقیدتی و سیاسی، تعصبات قبیله‌ای، تبدیل نهضت به حکومت دنیاطلبی، سیاست‌های خلفای سه‌گانه، بحران مشروعیت امویان و اقدامات آن‌ها، ساختار قبیله‌ای کوفه و... به تدریج به این نتیجه رسیدند که حکومت و نزاع بر سر آن یک امر دنیایی است و آن‌ها نیز در جریان‌های سیاسی به دنبال منافع دنیایی خود رفتند و در نتیجه پیمان‌شکن شدند.

در این مقاله برای آن که پاسخ منطقی و معقولی به پرسش مطرح شده، بدهیم، ناگزیر باید به گذشته برگردیم و اصل مسأله و علل آن را ریشه‌یابی کنیم. از این‌رو محدودهٔ زمانی بحث را از رحلت رسول‌خدا(ص) تا شهادت امام‌حسین(ع) قرار داده‌ایم.

مسأله جانشینی پیامبر اسلام و چگونگی انتخاب خلیفه و درستی و نادرستی این انتخاب، نخستین حادثه‌ای بود که اندیشهٔ مسلمانان را به چالش کشید.

بحران‌های فکری ـ سیاسی

الف:

در فاصله زمانی رحلت پیامبر(ص) تا شهادت امام‌حسین(ع) در جامعه اسلامی آن روزگار حوادثی رخ داد که مسلمانان را به حیرانی و سرگردانی و سردرگمی؛ به ویژه در حوزه فکر و اندیشه، افکند تا آن اندازه که از درک درست و شناخت صحیح جریان‌های سیاسی ـ فکری عاجز شدند و در نتیجه پیوسته با گروهی بیعت کرده و پس از اندکی بیعت می‌شکستند. بحران‌های فکری و دینی یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط دولت‌ها و تمدن‌ها است. از جمله بحران‌هایی که موجب حیرانی و آشفتگی فکر کوفیان و دیگر مسلمانان شد موارد زیر است:

۱ـ اختلاف بر سر جانشینی پیامبر(ص)

پس از رحلت رسول خدا، شماری از صحابهٔ بانفوذ پیامبر، وصیت آن حضرت را در خصوص جانشینی امام‌علی(ع) نادیده گرفته و ابوبکر را خلیفه کردند. شماری از صحابه از مناطق مختلف جزیرةالعرب و از جمله مکه و مدینه که خود شاهد واقعه غدیر بودند یا از افراد مورد اطمینان شنیده بودند، در خصوص وصیت رسول‌خدا(ص) و عمل جمعی از صحابه قریشی در انتخاب ابوبکر دچار تحیر و آشفتگی فکری شدند. این تحیر و آشفتگی به تدریج به نومسلمانان که سربازان و جنگجویان جدید سپاه اسلام بودند و در گروه‌های بزرگ و به سرعت به عراق و شام می‌رفتند و در شهرهای

در فاصلهٔ زمانی رحلت پیامبر ﷺ تا شهادت امام حسین ؑ نیز حوادثی رخ داد که مسلمانان را به حیرانی و سرگردانی در حوزهٔ فکر و اندیشه افکند تا آن اندازه که از درک درست و صحیح جریان‌های فکری و سیاسی عاجز شدند.

بصره، کوفه و... ساکن می‌شدند، سرایت کرد. فرزندان صحابه و دیگران نیز همین‌گونه شدند. به هر حال این واقعه منشأ اختلافات بسیار و حوادث ناگوار فراوانی گردید. مسأله جانشینی پیامبر اسلام ﷺ و چگونگی انتخاب خلیفه و درستی و نادرستی این انتخاب، نخستین حادثه‌ای بود که اندیشه مسلمانان را به چالش کشید. سیر سریع حوادث در انتخاب ابوبکر، شورش قبایل عرب، ظهور پیامبران دروغین، چگونگی رفتار امام‌علی ؑ با ابوبکر و همفکران او و سرانجام همکاری امام‌علی ؑ و یارانش با حکومت وقت در برخی امور و مسایل سبب پیدایی دست کم سه گروه عمده و سه جریان فکری ـ سیاسی در میان مسلمانان گردید. این مسأله جامعهٔ اسلامی را به سه گروه طرفداران ابوبکر (خلفای سه‌گانه) که بعدها سنی نام گرفتند، طرفداران بنی‌هاشم و به ویژه امام‌علی ؑ و خاندان پیامبر ﷺ که از همان آغاز شیعه نامیده شدند، و گروهی بی‌طرف یا سرگردان که از اوضاع درک درستی نداشت و یا نسبت به مسأله بی‌تفاوت بود، تقسیم کرد. گروه اول قدرت را در دست داشت و گروه سوم که به شمار، از دو گروه دیگر بسیار بیشتر بود و اکثریت افراد جامعه را در بر می‌گرفت به تدریج به جریان پیروز پیوست و یا دست‌کم با بی‌تفاوتی از جریان اقلیت اما حق‌گو و حق‌طلب، جانب‌داری نکرد و سرانجام دو جریان فکری و سیاسی بر جای ماند. با این حال شمار زیادی از مسلمانان نتوانستند در اندیشه خود مشکل را حل کنند و حق را در یک گروه قرار دهند و سرانجام جزو گروه پیروز به شمار رفتند.

۲ـ وصیت ابوبکر، شورای عمر

هنوز ذهن و اندیشه مسلمانان مسألهٔ نخستین جانشین پیامبر ﷺ و نحوهٔ انتخاب او را هضم نکرده بود ـ در مدت حدود دو سال ـ که ابوبکر در آخرین لحظات عمر طی نامه‌ای عمر را به جانشینی برگزید و بر درگیری ذهنی مسلمانان افزود. شورایی را که عمر در روزهای آخر عمر با آن اعضا و ساز و کار مشخص تشکیل داد و نتیجه انتخاب این شورا اندیشه مسلمانان را به چالشی دیگر کشید و بر ابهام مسأله افزود.

این شورا مایه‌های چند بحران جدی فکری ـ سیاسی را در خود داشت که بعدها به صورت قتل عثمان، پیکار جمل، نبرد صفین، واقعه نهروان و... جلوه کرد. همه اعضای این شورا بعدها خود را شایسته خلافت دانسته و مدعی آن شدند. رفتار چندگانهٔ صحابه در انتخاب خلیفه (بی‌توجهی به وصیت رسول‌خدا ﷺ، پذیرش وصیت ابوبکر در تعیین عمر به جانشینی و پذیرش نتیجه شورای انتخابی عمر) در مدتی کمتر از پانزده سال، اندیشهٔ تودهٔ مسلمانان را دچار چنان بحرانی کرد که هیچ‌گاه نتوانست آن را برای خود حل کند و این سؤال بزرگ همچنان در ذهن‌ها باقی می‌ماند که از نظر اسلام خلیفه باید چگونه تعیین شود؟

۳ـ قتل عثمان

نتیجه شورای عمر، انتخاب عثمان به خلافت بود. اعمال او و از جمله ندادن پست و مقام به غیر اموی‌ها و تبعیض در تقسیم بیت‌المال سبب شد جمعی از مسلمانان به لحاظ اعتراض به کارهای وی و گروهی اندک، اما بانفوذ چون طلحه، زبیر، عایشه و عمروعاص به همین بهانه و در واقع به انگیزه دست‌یابی به حکومت، مقدمات قتل وی را فراهم کنند.[5]

قاتلان و مقتول هر دو مسلمان بودند و از صحابهٔ رسول‌خدا ﷺ. سؤال تودهٔ مردم این بود که آیا حق با قاتلان است یا با مقتول؟ کدام در بهشت و کدام در دوزخ‌اند؟

مسألهٔ قتل عثمان و حق یا ناحق بودن این قتل و تعیین جایگاه اخروی قاتل و مقتول موجب تشتت افکار و یک بحران فکری بسیار جدی و عمیق در جامعه مسلمانان گردید.

گروهی حق را به عثمان دادند و عثمانی نام گرفتند و گروهی قتل او را به حق دانستند و علوی نامیده شدند و شماری البته پس از مدتی نظریه واگذاری داوری در حق قاتل و مقتول را به دادگاه الهی در قیامت واگذار کردند.

این مسأله افزون بر تقسیم مسلمانان به دو جریان علوی و عثمانی موجب سردرگمی و حیرت شمار زیادی از مسلمانان گردید. این دسته نه تنها هیچ‌گاه پاسخ پرسش‌های خود را پیدا نکرد، بلکه به تدریج حوزهٔ پرسش توسعه یافت و دربارهٔ اعمال متفاوت و ضد و نقیض دیگر خلفاء و تمام صحابه مطرح گردید که آیا اعمال صحابه و به ویژه چهار خلیفه نخست همه طبق حکم الهی است؟ حتی کار به آنجا کشید که تمام اعمال آنان حکم خدا تلقی شد و سرانجام مسألهٔ ارجاء و مرجئه از درون آن زاده شد و تعیین تکلیف دربارهٔ اعمال عثمان و دیگر صحابه را به دادگاه الهی در قیامت موکول کرد. نظریهٔ عدالت صحابه نیز با کمی تأخیر در پاسخ همین پرسش‌ها پدید آمد. خلاصه کلام آنکه درگیری فکری مسلمانان برای انتخاب خلیفه میان انتخاب، انتصاب (با آنکه صحابه انتصاب رسول‌خدا ﷺ را نپذیرفته بود) و شورا بی‌پاسخ ماند.

۴ـ خلافت امام‌علی ؑ

هنوز پاسخ پرسش‌های پیشین معلوم نشده بود که جریان و چگونگی انتخاب امام‌علی ؑ به خلافت، پرسش‌های دیگری را پدید آورد. گروهی از بزرگان صحابه چون سعد بن‌ابی وقاص، عبدالله‌بن‌عمر، اسامه‌بن‌زید و محمدبن‌مسلمه و... با آگاهی از حقانیت، فداکاری‌ها و مقام امام‌علی ؑ و به بهانه‌های گوناگون از بیعت با آن حضرت سر باز زدند[6] و این امر پرسش‌هایی را در میان مسلمانان مطرح کرد. عدم بیعت و همراهی نکردن آنان با امام‌علی ؑ در جنگ‌های آن حضرت و بیعت بعدی آنان با افرادی چون معاویه و یزید[7] پرسش‌ها را افزون‌تر کرد و تودهٔ مسلمانان که چشم به آنان دوخته بودند، نتوانستند پاسخ پرسش‌های خود را در خصوص رفتار آنان (که چرا با علی بیعت نکردند، ولی با معاویه و یزید بیعت کردند) پیدا کنند.

۵ـ پیکار جمل

هنوز جامعه اسلامی پاسخ پرسش‌های پیشین را نیافته بود و ذهن و اندیشه‌اش از چالش آنها رها نشده بود که جنگ جمل رخ داد و شماری از همرزمان دیروز رو در روی هم قرار گرفتند. شماری از اعضای شورای منتخب عمر که هم از مسلمانان باسابقه و مجاهد بودند و هم خود در تحریک مردم علیه عثمان بیشترین دخالت را داشتند و هم با آگاهی و اختیار با امام‌علی ؑ بیعت کرده بودند،[8] خود را شایستهٔ حکومت و حتی شایسته‌تر از امام‌علی ؑ دانستند و خلافت را حق خود شمردند. آنان (طلحه و زبیر) که امیدوار بودند پس از عثمان خلیفه شوند و اکنون آرزوی خود را برباد رفته می‌دیدند، پس از ناامیدی از تصدی مقامی بزرگ در حکومت علی ؑ، به بهانه خون‌خواهی عثمان و برای دستیابی به حکومت، عایشه، حرم رسول‌خدا ﷺ را برخلاف صریح آیات قرآن با خود همراه کرده رو در روی خلیفه منتخب؛ یعنی علی ؑ قرار گرفتند.

سران هر دو جریان از یاران نزدیک پیامبر ﷺ بودند و همرزم و دارای سابقه و فضایل بسیار. در یک سوی حادثه همسر پیامبر ﷺ و دو یاور پرسابقهٔ رسول‌خدا ﷺ حضور داشتند که هر دو داماد ابوبکر[9] خلیفه نخست نیز بودند و افزون بر آن زبیر هم‌قبیله‌ای خدیجه[10] (بنی‌اسد) و عمه‌زاده رسول‌الله ﷺ و طلحه هم‌قبیله‌ای ابوبکر (بنی‌تیم)[11] بود و عبدالله پسر زبیر، خواهرزاده عایشه و نواده ابوبکر بود.[12] در سوی دیگر امام‌علی ؑ و فرزندانش و دیگر بنی‌هاشم و شماری بسیار از دیگر صحابه از رزم‌آوران بدر و احد بودند.

سرعت حادثه به کسی مهلت اندیشیدن نداد و هر چند حادثه جمل از جهت نظامی خیلی زود به پایان رسید، ولی از لحاظ فکری تازه آغاز راه و اول بحران بود. پس از پایان پیکار جمل این پرسش بزرگ مطرح شد که «حق که را بود؟»

از کشتگان دو گروه کدام‌یک بهشتی و کدام دوزخی است؟ این پرسش‌ها و مانند آنها حتی همان لحظات پایانی جنگ مطرح شد و هر چند امام‌علی ؑ بدان‌ها پاسخ داد[13] ولی نه سخن امام به همه پرسشگران رسید و نه آنها که شنیدند، ذهن و اندیشه‌شان قانع شد.

رفتار امام‌علی ؑ در خصوص عدم تقسیم غنائم، آزادی اسیران، نکشتن مجروحان و تعقیب نکردن فراریان،[14] قضیه را پیچیده‌تر کرد و پرسش‌های بیشتری را پدید آورد.

نتیجه پیکار جمل و مسایل و پرسش‌های پیرامون آن به نوبه خود بحران فکری غیر قابل حل دیگری به وجود آورد که هر چه بیشتر ذهن و اندیشه مسلمانان را به خود مشغول کرد و موجب تقسیم دیگری در جامعه گردید، گروهی طرفدار امام‌علی ؑ و گروهی طرفدار عایشه و دو داماد او (شوهران دو خواهر او اسماء و ام‌کلثوم) شدند.

در واقع بحران فکری بسیار عمیق‌تر از بحران سیاسی بود و تشخیص درست از نادرست برای انبوهی از توده نومسلمان و فرهنگ نیافته (عمل آنها مبتنی بر فرهنگ و احکام اسلامی نبود) کار بسیار سختی بود و آثار خود را برجای نهاد که یکی از آن آثار یاری نکردن امام‌حسین ؑ و حتی کشتن او بود.

بحران‌های فکری و دینی یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط دولت‌ها و تمدن‌هاست.

۶ـ پیکار صفین

وقوع جنگ صفین و کشته شدن شماری از دو گروه، تبلیغات معاویه و نیرنگ‌های عمروعاص، قرآن بر نیزه‌کردن و پذیرش آتش‌بس و تن دادن به حکمیت از سوی امام‌علی ؑ حادثه مهم دیگری بود که خود تفرقه و بحران سیاسی ـ فکری دیگری پدید آورد و شمار زیادی از مسلمانان را سردرگم کرد و پرسش‌های بسیاری را مطرح کرد که یا بی‌جواب ماند و یا سؤال فراگیر شد و پاسخ، تنها به شماری اندک رسید و اکثریت، پاسخ پرسش‌های خود را نیافتند. یکی از پیامدهای جنگ صفین پیدایش اندیشهٔ خوارج بود.

۷ـ پیدایش خوارج و پیکار نهروان

خوارج که خود مولود نیرنگ‌های عمروعاص و نفاق اشعث‌بن‌قیس و زاده بحران فکری صفین بود، به نوبه خود بحران آفرید. تکیه خوارج بر فهم و درک و تشخیص و تحلیل خود از قرآن و دین و حق حکمیت موجب پیکار نهروان گردید. رفتار امام‌علی ؑ با خوارج (مدارای اولیه، گفتگو و اتمام حجت و...) و کشتار آنان در نهروان خود بحران فکری دیگری آفرید.[15] آیا کشتن کسانی که شب و روزشان به عبادت خدا و قرائت قرآن می‌گذشت، جایز بود؟ کشته‌های طرفین در آخرت چه جایگاهی دارند؟ بهشتی‌اند یا دوزخی؟ و پرسش‌های فراوان دیگر. به هر روی پیکار نهروان و قتل دین‌داران کج‌اندیش بر بحران‌های فکری پدید آمده، افزود. به ویژه آن که اعتقادات

خاص خوارج افزون بر به شهادت رساندن امام‌علی ؑ جنگ‌های بسیاری را سبب گردید و مصایب و مشکلات فراوانی برای مسلمانان به بار آورد.

هر سه جنگ تحمیل شده بر امیرمؤمنان ؑ پرسش‌های فراوانی ایجاد کرد. از جمله این که آیا می‌توان با مسلمان جنگید و آیا کشتن مسلمان جایز است؟ و دهها سؤال بی‌جواب دیگر.

۸ـ صلح امام‌حسن ؑ

یکی از پیامدهای این بحران‌های فکری ـ سیاسی، شهادت امیرمؤمنان ؑ به تیغ جهل خوارج بود. پس از آن حضرت، امام‌حسن ؑ خلیفه مسلمانان شد و سرانجام پس از مشاوره‌ها و نامه‌نگاری‌هایی دایر بر تسلیم‌شدن معاویه و نپذیرفتن وی و آزمودن عراقیان و به ویژه کوفیان که همه از بحران‌های فکری پس از پیامبر ﷺ به شدت متأثر بودند، با معاویه صلح کرد و حکومتی که به دست پیامبر ﷺ و به رغم مخالفت ابوسفیان و معاویه بنیاد شده بود، از پس سی سال بعد از مرگ پیامبر ﷺ به دست معاویه، سرکرده طلقا افتاد.[۱۶] این صلح نیز با آن که خود یک حادثه سیاسی بود ولی فضای فکری مسلمانان و حتی شیعیان را متشنج کرد. چالش فکری این حادثه چنان جدی بود که حتی شیعیان به تردید افتادند و کسانی چون سلیمان‌بن‌صرد، فرمانده توابین یعدی، حجربن‌عدی و عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی از یاران وفادار امام در خصوص صلح به شدت به آن حضرت اعتراض کردند.[۱۷]

حوادث سیاسی و بحران‌های فکری چنان سریع اتفاق می‌افتاد که فرصت اندیشیدن و تحلیل آنها را از مسلمانان می‌گرفت. هنوز پیامدها و پرسش‌های حادثه پیشین روشن نشده بود که حادثه دوم و سوم و... رخ می‌داد. تبلیغات معاویه و نیرنگ‌های عمروعاص نیز بر سردرگمی مسلمانان افزود.

بحران‌های فکری بسیار بیشتر از بحران‌های سیاسی، جامعه اسلامی را رنج می‌داد؛ چرا که عموم مسلمانان قادر به تشخیص حق از باطل نبودند و هر چه زمان پیش می‌رفت بر چالش‌های فکری و فرقه‌ای پدید آمده از این بحران‌ها افزوده می‌شد. از آن‌جا که رفتار و عمل افراد انسانی تابع افکار و اندیشه‌های آنان است، نتیجه طبیعی آشفتگی و سردرگمی فکری در صفین و نهروان شروع شد و در صلح امام‌حسن ؑ و قیام امام‌حسین ؑ و قیام توابین و قیام مختار و فتنه ابن‌زبیر و... بروز و ظهور یافت و ادامه پیدا کرد و موجب حوادث و فجایع بسیار شد.

همین بحران‌های فکری ـ سیاسی بود که مشکلات فراوان برای امیرمؤمنان ؑ و حکومت وی پدید آورد و فرصت هرگونه اصلاح و سازندگی را از آن حضرت گرفت و همین امر موجب توانایی و ایستادگی معاویه در برابر امام‌علی ؑ گردید. بر اثر همین تشتت فکری بود که تلاش امام‌علی ؑ پس از نهروان برای گردآوری نیرو و پیکار با معاویه به نتیجه مطلوب نرسید و همین امر موجب ناپایداری سپاه امام‌حسن ؑ و صلح اجباری آن حضرت گردید. همهٔ این حوادث در مدت ۳۰ سال به وقوع پیوست. از این تجربهٔ تاریخی این نتیجه به دست می‌آید که بحران‌های سیاسی ـ فکری به هر دلیلی که به وجود بیایند(چه عمدی ایجاد شوند، چه اتفاقی روی دهند) موجب حیرانی و سردرگمی مردم و جامعه می‌شوند و قدرت تشخیص درست از نادرست و حق از باطل از بین می‌رود و نتیجهٔ چنین وضعی تفرقه و اختلاف و پیدایش دسته‌ها و گروه‌ها بین مردم یک جامعه است و بدین گونه زمینهٔ سلطهٔ دشمن فراهم می‌شود. بحران‌های سیاسی ـ فکری رخ داده در این فاصله زمانی، موجب ناکامی و عدم توفیق شخصیت بزرگی چون علی‌بن ابی‌طالب شد. شجاع‌ترین، داناترین و مدبرترین فرد زمانه خود(شاگرد پیامبر ﷺ) در چنین وضعی از تفرقه و چندگانگی یاران خود می‌نالد. یکی از جمله‌های آن حضرت «لارأی لمن لایطاع»؛ کسی که اطاعتش نکنند، تدبیرش تباه می‌شود» است. بحران‌های سیاسی ـ فکری پیاپی جامعه را تا آنجا دچار اختلاف و تفرقه و سردرگمی کرده است که صحابه رسول‌خدا ﷺ و فرزندان آنان، وصی رسول و داماد او را تنها گذاشته و موجبات ناکامی او و پیروزی معاویه را فراهم آورده‌اند. جای آن است که ملت‌های مسلمان از این وقایع درس عبرت بگیرند.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱. کینه شامی ـ عراقی به سال‌ها پیش از اسلام برمی‌گشت و ریشه در منازعات دراز ایران و روم و خمری غسانی داشت.
۲. تاریخ یعقوبی، احمدبن‌واضح، منشورات رضی، ط ۱، قم، ۱۳۷۳/۱۴۱۴، ج۲، ص۱۸۲؛ انساب الأشرف، بیتین، ج۳، ص۳۶۴؛ ارشاد مفید ج۲، ص۳۲.
۳. انساب الاشراف، احمدبن یحیی بلاذری، تحقیق سهیل زکاروریاض زرکلی، ط ۱، ۱۳جلد، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷/۱۹۹۶، ج۳،ص ۳۷۰؛ لهوف، علی بن‌موسی(ابن‌طاووس) ط ۱، انوار الهدی، قم، ۱۴۱۷، ص ۱۰۹ـ۱۰۳، مقتل ابی مخنف(تصحیح غفاری)ص ۱۶.
۴. الارشاد، شیخ مفید، تحقیق مؤسسه آل البیت لأحیاء التراث، آل البیت، قم، بی‌تا، ج ۲،ص ۷۰.
۵. برای آگاهی از فعالیت‌های آنها علیه عثمان رک: تاریخ یعقوبی، احمد بن‌واضح، منشورات شریف رضی، ط ۱، قم، ۱۴۱۴/۱۳۷۳، ج۳،ص ۱۷۵.
۶. انساب الأشراف، بیتین، ج۳،ص۸؛ الجمل، شیخ‌مفید، تحقیق سید علی میرشریفی، ط ۲، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۶/۱۳۷۷،ص۹۴ـ۹۵.
۷. همین افراد بعدها با معاویه و برخی از آنها حتی با یزیدبن‌معاویه و حجاج هم بیعت کردند. مانند خداداد بن‌عمر بن‌خطاب(تاریخ طبری حوادث سال ۶۳ و ۷۳هجری)
۸. انساب الأشراف، بیتین، ج۳،ص۸؛ تاریخ طبری، طبع قاهره، ۱۳۵۷ ق/۱۹۳۹، قست قم، منشورات اروميه، (۸جلد) ج۳،ص ۲۵۰.
۹. جمهره انساب العرب، ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، ط ۱، دارالکتب العلمیه،بیروت، ۱۴۰۳/۱۹۸۳،ص ۱۳۷.
۱۰. همان ص ۲۱ (خدیجه عمه زبیر است.)
۱۱. همان ص۱۳۸.
۱۲. همان ص ۱۲۲.
۱۳. الجمل،شیخ مفید، بیتین ص۴۹.
۱۴. همان ص۴۰۵؛ تاریخ طبری، بیتین ج۴،ص ۵۴۲؛ مروج الذهب، مسعودی، علی بن حسین، قهرص یوسف اسعد داغر، ط ۲، دارالهجره، قم ۱۴۰۲، ج۲،ص ۴۶۲.
۱۵. تاریخ طبری، بیتین، ج۴، ص ۵۱ـ۶۱.
۱۶. طلقا به کسانی (مردان قریش) می‌گفتند که مدت ۲۱ سال به اذیت و آزار و جنگ با رسول خدا پرداختند و سرانجام پس از فتح مکه به سال ۸ هجری از ناچاری و برای حفظ جانشان مسلمان شدند و در حالی که منتظر کوتاهی و کیفر از سوی پیامبر بودند، آن حضرت آنان را بخشید و فرمود: «اذهبو انتم الطلقاء»، از آن پس ابوسفیان و هم فکرانش طلقا نامیده شدند.
۱۷. انساب‌الأشراف، بیتین، ج۳،ص ۲۸۹.

من هم مثل دیگران

نامت چیست؟ دقایقی

او فقط کارش را فرماندهی و نشستن در اتاق فرماندهی نمی‌دانست؛ بلکه در حمل مجروحان، رانندگی قایق و کارهایی که به ظاهر دور از شأنش بودند، نیز فعالیت داشت و به همرزمان و زیردستان خود، یاری می‌رساند یک بار که ما تعدادی جعبه مهمات و بسته لباس، داخل ماشین می‌گذاشتیم، دیدیم شخصی آمد و بدون سخن گفتن، کمک‌مان کرد. وقتی از او پرسیدیم نام شما چیست؟ گفت: دقایقی.

فهمیدیم آن فرد متواضع، فرمانده لشکر بدر شهید دقایقی است.[۱]

حسینیه صیاد

تیمسار صیاد شیرازی در منزل خود حسینیه‌ای درست کرده بود و شب‌های اول ماه، مجلس عزاداری به پا می‌کرد. من هم افتخار داشتم که در کنار وی باشم و پیش از ورود عزاداران، حسینیه را آماده کنم. ابتدا چون به رفتار و اخلاق او آگاهی نداشتم، کارهایش برایم شگفت‌آور بود؛ زیرا تیمسار، لباس کار به تن می‌کرد و یک چفیه به سر و گردن می‌بست و ابتدا به شستن دست‌شویی و توالت می‌پرداخت و بعد،جاهای دیگر حسینیه را تمیز می‌کرد. جلسه اول، به تیمسار گفتم که اتاق حسینیه را شما تمیز کنید و توالت و دست‌شویی را به عهده من بگذارید.

وی گفت: برای عزاداران اباعبدالله الحسین، هر کاری حساب می‌شود و من دوست دارم پایین‌ترین کارها را بر عهده بگیرم.[۲]

فرمانده!

سه ماه بود که در پاسگاه گرمک بودیم، نیروها، عملیاتی انجام نداده بودند و برای همین، بی‌حوصله شده بودند؛ مشکل تغذیه نیز مزید بر علت بود.

یکی از بسیجیان با ناراحتی و با صدای بلند گفت: فرمانده تیپ کیست؛ این چه وضعی است؟

در آن حال، سردار رفیعی جلو آمد و به آن بسیجی سلام کرد. او هم پاسخش را داد؛ سپس آقای رفیعی با او دست داد و یک دفعه دست او را بالا آورد و بوسید. در همان لحظه، من به آن بسیجی گفتم: ایشان فرمانده تیپ هستند. حالا هر چه می‌خواهی بگو.

بسیجی وقتی فهمید که وی فرمانده است، معذرت خواهی کرد و رفست و تا مدتی از شرمندگی ظاهر نمی‌شد.[۳]

فرمانده باشم یا دژبان

در منطقه سومار، شاهد بودم که به سردار شهید ابوالفضل رفیعی، مسئولیتی دادند که کمتر از لیاقتش بود؛ زیرا فردی که فرمانده وی محسوب می‌شد، شاگردش بود. در صحبتی که با شهید رفیعی داشتم، وی گفت: «جایگاه برای من مطرح نیست؛ آن چه مطرح است، خدمت است و فرقی نمی‌کند که فرمانده باشم یا دژبان و این موضوع به مسئولین تشکیلات مربوط است که بخواهند از من در کجا استفاده کنند وظیفه من، ادای تکلیف به نحو احسن است»[۴] شهید رفیعی، آن که در دژبانی مدتی معطل شد، اما حاضر نشد رده نظامی خود را که جانشینی فرماندهی لشکر بود، مطرح کند و همان جا ماند؛ تا آن که همراه یکی از برادران وارد پادگان قائل نبود.[۵]

خانواده سردار

شهید سید علی حسینی، در انجام مسائل شرعی، بسیار محتاط بود و کوچک‌ترین کار شبهه‌ناکی، از او سر نمی‌زد. او حتی مراقب بود که خانواده‌اش دچار مسائل شبهه‌ناک نشوند. روزی برای تیپ الغدیر، انار آوردند و من چند انار برای خانواده وی که در منطقه حضور داشتند، بردم. او وقتی از ماجرا با خبر شد، گفت: این انارها را برای نیروهای رزمنده آورده‌اند؛ چرا شما آن‌ها را این جا آورده‌ای؟ فکر نمی‌کنی اگر خانواده ما از این‌ها استفاده کنند، اشکال شرعی داشته باشد؟ از این رو، آن شهید به خانواده‌اش اجازه نداد که از انارها استفاده کنند.[۶]

من هم مثل دیگران

«غذا به اتاق من نیاورید؛ من هم مثل دیگران، در غذاخوری حاضر می‌شوم».

پس از آن که غذایش را می‌خورد، ظرفش را می‌شست. سردار یوسف کلاهدوز، همیشه با ماشین شخصی خود رفت و آمد می‌کرد و از این که کسی را به عنوان رئیس دفتر یا تشریفات ویژه در اتاق جداگانه‌ای قرار دهد، پرهیز می‌کرد. او با مسئول دفترش در یک اتاق بودند و برای خودش هم تشریفات قائل نبود.[۷]

پی‌نوشت‌ها:

۱. صنوبرهای سرخ، ص۶۳.
۲. یک، دو، سه، پرواز، ص ۹۵.
۳. عقلمه، ص۱۰۴.
۴. همان، ص۱۱۴.
۵. همان، ص۱۱۵.
۶. جنم بی‌تاب، ص ۳۲.
۷. صنوبرهای سرخ، ص ۴۰ـ۳۹.